

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه پنجاه و دوم؛ ۱۴۰۲/۱۰/۰۵ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پرسش و پاسخ

(۱) لطفاً دیدگاه آقای خوئی در دوران امر بین تعیین و تخییر توضیح داده شود.
پاسخ: این بحث امروز است و توضیح داده می شود و اگر هم اشکالی داشته باشد بیان خواهد شد.
(۲) اگر گفته شود کسی بمیرد، رأی ندارد، پس همه اجماع زیر سؤال می رود، چون اجماع می گوید فلانی و فلانی چنان گفته اند، درحالی که آنها مرده اند و قرار شد مرده رأی نداشته باشد.
پاسخ: به نظرم مغالطه خوبی است. زیرا وقتی کسی ادعای اجماع می کند، می خواهد بگوید از تمام زنده ها در عصر واحد این نظر ابراز شد و امام هم ساکت بودند و اینکه از تمام علما یک نظر صادر شود و امام ساکت باشند کشف نظر امام معصوم می کند. اینکه کسی بر مبانی اجماع اشکال داشته باشد حرف دیگری است. پس اگر ما به دنبال اجماع می رویم می خواهیم بگوییم یک اتفاق در عصری واحد از همه فقهای زنده تشکیل شده است. اینکه بیایم یک اتفاق از بعضی علمای زنده و بخشی از علمای مرده درست کنیم غلط است. پس مبانی اجماع این است که اتفاق در عصر واحد از زنده ها است.

ادامه جلسه قبل

پنج ادعا از آقای خوئی که مطرح شد و قرار گردید تا مورد بررسی واقع شود تا ببینیم مورد پذیرش است یا خیر؟

ادعای اول قبول نشد.

ادعای دوم که اخذ به احتیاط بود و تذکر دادیم که اخذ به احتیاط همیشه تقلید نیست. بله اخذ به احتیاط اگر نسبی و فی الجمله باشد مصداق تقلید است مثل آنکه وقتی اعلامیت بین چند نفر مشتبه می شود، بین همان چند نفر احتیاط می کنند نه آنکه احتیاط کلی داشته باشند.

ادعای سوم؛ مورد بقا بر میت از موارد دوران امر بین تعیین و تخییر در حجت می شود. ایشان فرمود تعیین بقا بر تقلید است و تخییر، مخیر بودن بین بقا و رجوع به مجتهد زنده است.

چرا این مورد از موارد دوران تعیین و تخییر است؟

تعیین و تخییر، جایی است که قدر متیقن و قدر مشکوک وجود دارد؛ مانند مثال هایی که جلسه قبل بیان شد که هم قدر متیقن داشته و هم قدر مشکوک، در اینجا تعیین و تخییر درست می شود. مثلاً در مجتهد اورع، آیا باید اورع را انتخاب کنم یا همینکه عادل باشد کافی است؟ قدر متیقن اورع است. اینجا تعیین و تخییر است.

سؤال: آقای خوئی قدر متیقن در این بحث چه چیزی است؟ آیا قدر متیقن، بقا است یا قدر متیقن، تقلید از زنده است؟ هر دوی آن دو ممکن است. حالا مثلاً اگر یکی از آنها اعلم باشد در آن دیگر شک هم نمی‌کنیم که اعلم متعین است. اما اگر مساوی بودند و شک کردیم، شما می‌فرمایید قدر متیقن، بقا بر تقلید است. درحالی که ممکن است کس دیگری بگوید قدر متیقن رجوع به زنده است. برای من سؤال است که ایشان چگونه این مسئله را در تعیین و تخییر برده و همچنین قدر متیقن و متعین را بقا بیان کرده است؟! جالب است که ایشان در التنقیح در مسئله‌ای مشابه فرموده است که این مورد از دوران امر بین تعیین و تخییر نیست. مسئله مشابه که مسئله بعدی ما است به بیان ذیل می‌باشد:

اگر کسی از مرده تقلید می‌کرد (بقا بر تقلید) و رجوع به زنده کرد، این فرد دیگر نمی‌تواند به آن مرده بازگردد. صاحب عروه بر خلاف نظر ما بقا را جایز دانست. نظر ایشان این است که من که بقا را جایز می‌دانم تا زمانی است که به زنده رجوع نکند و اگر رجوع کرد دیگر نمی‌تواند به میت بازگردد. در اینجا برخی مطرح کرده‌اند اگر شک کنیم که آیا می‌تواند به مرده برگردد یا خیر؟ می‌گویند در اینجا دوران بین تعیین و تخییر است. آقای خوئی می‌فرماید: کجا دروان بین تعیین و تخییر است؟! (موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱، ص ۹۲؛ «أما لو فرضنا أن الميت أعلم من الحي مع العلم بالمخالفة بينهما، فلا يحتمل تعین فتوی الحي علیه بل الأمر بالعكس لاحتمال تعین البقاء علی تقلید الميت الأعلم و لا أقل من تساویهما فی الاحتمال، فأین هناك دوران الأمر بین التعیین و التخییر؟ و لو فرضنا تساوی الميت و الحي مع العلم بالمخالفة بينهما، فمقتضى القاعدة سقوط فتواهما عن الاعتبار للمعارضة و لا یبقى معه أيضاً لدوران الأمر بین التعیین و التخییر مجال».)

سؤال: این مسئله با مسئله ۱۰ چه تفاوتی دارد؟ در هر دو شک داریم و قدر متیقن هم نداریم. در دوران بین تعیین و تخییر، قدر متیقن می‌خواهیم. پس هر جا دو طرف محتمل باشد قدر متیقن نداریم و دروان بین تعیین و تخییر نمی‌باشد.

به برگه در صفحه ۴۳ این مطلب را اضافه کنید: «دوران الامر بین التعیین و التخییر لم یظهر وجهه فی بیان السید الخوئی و لا هو بیّن فی نفسه بعد فرض التساوی (نه خود آقای خوئی وجه آن را معلوم کرده است و نه به خودی خود معلوم و آشکار است) و العجب منه انه اتى فی فقهه بما يدل علی مقالتنا و ینتقض به ما ذکره فی اصوله» چون در اصول می‌گوید از موارد تعیین تخییر است و در فقهش می‌فرماید از این موارد نیست.

اگر از موارد تعیین تخییر نشد، ادعای بعدی ایشان زمین می‌خورد و ادعا این بود که تعیین بقا بر تقلید است. خُب اگر به تعیین و تخییر نرسد این حرف ناصحیح است. خُب اگر فرض می‌کردیم این مورد از موارد تعیین و تخییر است، چرا بقا متعین باشد و عدول متعین نباشد؟

نکته آخر

بسیاری از موارد شک، از موارد دروان امر بین تعیین و تخییر است (حالا در اینجا مورد ندارد). در دوران بین تعیین و تخییر احتمالاً سه نظر است. یک نظر، نظر مشهور است که قائل به احتیاط است و هیچ‌گونه تفصیلی را هم نمی‌دهند. یعنی هر جا شک از موارد تعیین و تخییر بود و احتمال تعیین قدر

متیقن بود و احتمال تخییر بود، باید احتیاط شود و به اصطلاح «اصالة التعین» می‌گویند و این مطلب را به قاعده اشتغال مستند می‌کنند. مثلاً کسی می‌گوید من موظفم خمس مالم را بدهم اما نمی‌دانم آیا می‌توانم به غیر مقلد خود بدهم یا نه؟ اگر به مقلد خود بدهد شک ندارم؛ اما آیا مخیر هستم به غیرمقلد خود بدهم؟ در اینجا گفته‌اند قاعده اشتغال است. زیرا ذمه مشغول است و اگر به مقلد بدهی بری الذمه هستی؛ اما اگر به غیر او بدهی معلوم نیست و اشتغال یقینی، فراغ یقینی می‌خواهد.

در باب حج می‌گویند نمی‌دانیم که آیا در جمره باید سنگ را به وسط جمره پرتاب کنیم یا در آن محدوده هم کافی است؟ اگر به خود وسط جمره زده شود، این قدر متیقن است؛ اما احتمال تخییر هم داده می‌شود. در بحث رمی جمرات نزدیک به ۲۰ مورد دوران تعیین و تخییر داریم؛ اگر از طبقه پایین بزنم خیالم راحت است؛ اما احتمال می‌دهم بین طبقه پایین و بالا مخیر باشم. اگر سنگ را بزنم خیالم راحت است و اگر سنگ را به پایین پرتاب کنم احتمال می‌دهم کافی است، آیا اگر سختی دارد می‌توانم نیابت بدهم یا خیر؟ اگر خودم بروم صحیح است و احتمال می‌دهم که نیابت هم کافی باشد و...

یکی از اصحاب از امام (علیه‌السلام) می‌پرسد: من چهل سال است که از حج سؤال می‌پرسم و شما پاسخ می‌دهید. مگر حج چه مقدار سؤال دارد؟ امام (علیه‌السلام) می‌توانند پاسخ دهند که تو سؤال نپرس تا من جواب ندهم. اما ایشان می‌فرمایند: خانه‌ای که قبل از آدم، دو هزار سال طواف می‌شد، حالا فکر می‌کنید با این چند تا سؤال تمام می‌شود. این روایت هم متشابه است، دو هزار سال یعنی چه؟ قبل از آدم یعنی انسان‌های قبل از آدم؟ ابایی نداریم که بگوییم انسان‌هایی قبل از آدم بوده‌اند و این آدم جد ما اولین انسان نیست. بعد اینکه این جواب چه ارتباطی به سؤال راوی دارد؟ و... .
با این حال حج واقعاً مسئله است.

برخی مانند آقای خوئی، در تعیین و تخییر، به طور مطلق نمی‌گویند اشتغال، بلکه می‌گویند اگر شک در طریق و حجت شرعی باشد، احتیاط است؛ ولی اگر در غیر طریق و حجت شرعی باشد؛ مانند دادن خمس یا رمی جمرات و... در اینها بحث از طریق نیست، بلکه شک در حکم شرعی است و احتیاط جاری می‌شود یک وقت من نمی‌دانم نظر اعلم طریقت دارد و حجت است یا نظر غیراعلم هم حجت است؟ پس می‌شود دوران امر بین تعیین و تخییر در طریق.

علت اینکه در شک در طریق و حجت باید احتیاط کرد بر این مبنا است که شک در طریق، مساوی با قطع به عدم طریقت است. من وقتی شک در حجت نظر غیراعلم می‌کنم یعنی، همینکه شک کنم حجت است یا خیر، به معنای یقین به عدم کفایت و نبود حجت است.

اما نظر ما (استاد): در دوران امر بین تعیین و تخییر، اگر رفع شک با شارع باشد و بیانش وظیفه شارع باشد، حالا اگر من هرچه گشتم آن را پیدا نکردم، در اینجا چرا باید احتیاط کرد؟! اینکه در اینجا گفته شود اشتغال یقینی فراغ یقینی می‌خواهد، این مغالطه است؛ مقدار اشتغال چقدر است؟ تا هر جا که بیان بر عهده شارع باشد. بله، اگر یک جا تعیین و تخییر باشد و بیان بر عهده شارع نباشد، من خودم باید بروم مطلب را روشن کنم، در آنجا بله (قاعده اشتغال است). اما اگر بیان بر عهده شارع باشد،

حتی اگر در طریق باشد، مثل اینکه من نمی‌دانم تقلید از اعلم یا اورع لازم است یا خیر؟ فرض کنید هر قدر گشتم، هیچ دلیلی بر لزوم تقلید از اورع یا تقلید از اعلم پیدا نکردم؛ اینجا از موارد تعیین و تخییر است و بیان هم بر عهده شارع می‌باشد، پس وقتی شارع نفرموده (نگویید شاید شارع بیان کرده و به دست ما نرسیده، زیرا بنا بر این است وقتی که فحص کردیم و چیزی پیدا نکردیم، بنا را بر عدم بگذاریم. در مخصص و مقید چنین می‌کنیم که اگر بود به دست ما می‌رسید و اگر بوده و به دست ما نرسیده ما معذور هستیم.) در اینجا براءت جاری می‌کنیم. ممکن است بگویید اشتغال یقینی، فراغ یقینی می‌خواهد؛ در پاسخ گفته می‌شود: اشتغال یقینی به اصل تقلید است، اما بحث ما اشتغال یقینی به اورع است که شک داریم و براءت جاری می‌شود. بله، اگر یک جا باشد که بیان بر عهده شارع نباشد (عجیب است که من یک مورد را الآن سراغ ندارم)، مانند شبهه مصداقی مثل اینکه از شارع پرسیده شود مجتهد من زنده است یا خیر؟ یا اینکه آقای شارع من مریض هستم یا سالم؟ و... در اینگونه موارد باید احتیاط کرد. بله، برخی وقت‌ها بیان بر عهده شارع نیست ولی حکم روشن است؛ مثلاً در بحث بقا بر تقلید، اگر کسی بگوید بیان بر عهده شارع نیست و شارع به عقلا واگذار کرده است، یعنی شارع بیان عقلا را پذیرفته است. در اینجا که روشن است به درد ما نمی‌خورد. بلکه باید جایی باشد که شک داشته باشیم و دوران بین تعیین و تخییر باشد و بیان هم بر عهده شارع نباشد تا قاعده اشتغال جاری گردد. حالا مورد ما که اینگونه نیست و بیان بر عهده شارع است. مضافاً اینکه گفتیم ما شک هم نداریم.

حجیت و طریق باید از جانب شارع بیان شود. ما می‌دانیم که تقلید و نظر مجتهد طریق است. اما نمی‌دانیم مجتهد به اضافه فلان قید است یا خیر و شارع هم بیان نکرده و بر عهده شارع هم است که بیان کند و الا کوتاهی کرده است. پس من می‌دانم باید تقلید کنم و می‌دانم که از مجتهد باید تقلید کنم، اما نمی‌دانم که آیا باید از اعلم تقلید کنم یا از غیر اعلم هم می‌توانم تقلید کنم؟ فرض هم این است که نه از عقل و نه از روایات به اعتبار اعلمیت نرسیدم. من به بیشتر از بیان شارع مکلف به امتثال نیستم. یعنی اگر طریقی بیان شده و شک در قیود آن دارم و فرض هم این است که شارع باید قیود را بیان کند، در اینجا براءت جاری می‌شود.

تذکر: ما حرفی زده‌ایم که در گت برخی نمی‌رود. دوستان می‌گویند «لا رأی للمیت» را ما نمی‌فهمیم، مگر جسم او نظر می‌دهد که «لا رأی للمیت» گفته می‌شود، بلکه روح و نفس او نظر داده است. مسئله را باید عرفی کرد. اولاً از نظر فلسفه اسلامی، روح جدای از بدن نیست، بلکه متأثر از اوست همان‌طور که جسم متأثر از روح است. یک رابطه کاملاً متقابل بین روح و بدن است. بحث را فلسفی نمی‌کنم. شما می‌خواهید از کسی تقلید کنید (در این کلمه تقلید هم دقت شود که به آن دو نگاه است که یک نگاه رجوع جاهل به عالم به قید حجیت است و نگاه دیگر، نگاه زعامت است. ولی تقلید از مجتهد حتی با همان نگاه بسیط که تحت رهبری برده نشود، ولی تلقی علما از تقلید صرف متخصص نیست، یعنی شما می‌خواهید سراغ کسی بروید که اگر فردا حکم حکومتی کرد لازم‌الاتباع باشد. نگویید حکم حکومتی برای زعامت است، نه، زعامت اخص از حکم حاکم است. زیرا مجتهدی هم که در رأس حکومت نیست، حکم حکومتی دارد. می‌خواهد حجت باشد) به نظر شما قدمای ما که تقلید از میت را اجازه نمی‌دانند حتی اگر اعلم باشد، فکر می‌کنید آیا قدمای حواسشان نبوده که تقلید رجوع به

متخصص است؟! اینهایی هم که می‌گویند تقلید رجوع به متخصص است، صرفاً رجوع به متخصص نمی‌دانند، زیرا مرجع می‌خواهد در شئون شما زعامت کند اگرچه نه آن زعامت عظمی. بعد اینکه دیروز گفتم ما در مسائل روشن تقلید نمی‌کنیم، بلکه در مسائل اختلافی تقلید می‌کنیم؛ حالا اگر کسی فوت کند ما نمی‌دانیم که آیا نظرش الآن هم همین است؟ و چه بسا وقتی می‌میرند به اشتباهات خود پی می‌برند و نظرشان عوض شود. ما بر «لا رأی للمیت» که اصرار داریم، تعصب نداریم و واقعاً به آن معتقدیم.

برای فردا مسئله ۱۰ مطالعه شود و به برگه رجوع نشود.

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین